

Analysis of the nature and classification of the doctrine of topoi in rhetoric

Ahmad Mohammadi Peiro*

Abstract

This article aims to answer the question, what is the truth of topoi in rhetoric? To answer this question, two other questions must be answered. 1. How does the definition of topoi include all its examples? 2. What is the function of topoi in achieving rhetorical analogies? To answer these questions, with analytical descriptive method, we first examined the definitions provided by logicians. Then, by examining the various topoi, we came to the conclusion that these definitions are not comprehensive for all examples. In the following, to provide a clearer and comprehensive definition of topoi according to the types of topoi and the purpose of their classification, we came to the conclusion that topoi are general rules and formulas that the orator uses to produce arguments on a certain topic. This definition includes both common topoi and special topoi. Finally, to complete the definition process, how it works was explained by citing an example.

Keywords: rhetoric, topoi, Common topoi, Special topoi.

* Assistant Professor, Philosophy Department, Imam Khomeini Educational and Research Institute,
peyrol14@yahoo.com

Date received: 15/01/2024, Date of acceptance: 03/04/2024



تحلیل ماهیت و طبقه‌بندی آموزه‌های انواع در خطابه

احمد محمدی پیرو*

چکیده

این مقاله در صدد پاسخ به این پرسش است که حقیقت انواع در خطابه چیست؟ برای پاسخ به این پرسش باید به دو پرسش دیگر نیز پاسخ داده شود. ۱. تعریف انواع، چگونه شامل همه مصادیقش می‌گردد؟ ۲. عملکرد انواع در دست‌یابی به قیاس‌های خطابی چگونه است؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، با روش توصیفی تحلیلی، ابتدا تعریف‌هایی را که منطق‌دانان ارائه داده‌اند مورد بررسی قرار دادیم. سپس با بررسی اقسام انواع بدین نتیجه دست یافتیم که این تعریف‌ها، جامع همه مصادیق نیستند. در ادامه برای ارائه تعریف روشن‌تر و جامع از انواع با توجه به اقسام انواع و هدف از طبقه‌بندی آنها به این نتیجه دست یافتیم که انواع، قواعد و فرمول‌هایی کلی هستند که سخن‌ور از آنها برای تولید استدلال در موضوعی معین استفاده می‌کند. این تعریف هم شامل انواع مشترک و هم شامل انواع خاص می‌شود. در نهایت، برای تکمیل فرآیند تعریف، با ذکر مثال، چگونگی عملکرد آن بیان گردید.

کلیدواژه‌ها: خطابه، انواع، انواع مشترک، انواع خاص.

۱. مقدمه

به نظر می‌رسد مهم‌ترین مسئله در کتاب خطابه، بحث از انواع و طبقه‌بندی آنهاست. چرا که خطیب باید انواع یعنی قوانین کلی را در ذهن داشته باشد تا بتواند مقدمات لازم را در قیاس‌های خطابی استنباط و استفاده کند (مظفر ۱۴۲۱، ۴۴۲). بنابراین اگر این قوانین به درستی به کار روند، ابزار سودمندی در تألیف قیاس، روش سنجیده‌ای برای ایجاد انگیزه در مخاطب و مانعی در برابر انتخاب تصادفی مطالب هستند. به عنوان نمونه، انواع متعلق به منافرات علاوه بر

* استادیار گروه فلسفه، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، peyro114@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۱۵



اینکه در مدح و ذم سودمند هستند، در توانمندسازی خطیب برای اقناع مخاطب نیز سودمند هستند (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۸۳). زیرا وقتی خطیب فضیلت خود را اثبات کرد، دیگران اطمینان بیشتری به سخن او پیدا می‌کنند (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۸۴). همچنین با فهرست‌بندی کامل انواع، توصیف و تشریح آنها تضمین می‌شود که هیچ واقعیت مهم و هیچ خط استدلالی محتملی از سوی خطیب نادیده گرفته نمی‌شود. از سوی دیگر، با وجود چنین فهرست‌هایی، فرآیند آموزش فراگیران در مورد چگونگی توسعه توانایی ساخت استدلال خطابی، تسهیل می‌شود.

انواع به عنوان ابزاری برای استدلال خطابی از دوران یونان باستان تاکنون مورد توجه بوده است. به نظر می‌رسد ارسطو پیشگام در قلمرو تحقیقات در زمینه انواع است، اگرچه پیشینیان او مانند افلاطون به این مفهوم توجه داشتند. به عنوان مثال، افلاطون از کوچک‌نمایی و بزرگ‌نمایی سخن گفته و یکی از روش‌های خطابه را این دانسته است که کوچک را بزرگ و بزرگ را کوچک جلوه دهند (افلاطون ۱۳۸۰، ۳: ۱۲۶۰، فایدروس، بند ۲۶۷). در میان مسلمانان نیز توسط فارابی و سپس ابن‌سینا تقریباً همان نظام و لیست ارسطویی از انواع ارائه شده است؛ جز اینکه برخی از مثال‌ها به روزتر و متناسب با فرهنگ اسلامی بیان شده است. بعد از ابن‌سینا نیز بحث از انواع یا اساساً مطرح نشده است و یا خلاصه‌ای از همان مباحث تکرار شده است. ناگفته نماند که بخشی از انواع، همچون انواع در منافرات، در حکمت عملی نیز مطرح می‌شود؛ با این قید که تناسب آنها با زمینه‌ها و اهداف حکمت عملی مراعات می‌گردد.

در عین حال، با مراجعه به کتاب‌های خطابه روشن می‌شود که تعریف و ماهیت انواع بسیار مبهم است. چرا که منطقدانان ابتدا تعریف‌هایی را از آن ارائه داده و سپس به طبقه‌بندی مصادیقی آن پرداخته‌اند؛ ولی با اندکی دقت معلوم می‌شود که این تعریف‌ها شامل همه آن مصادیق نمی‌شوند یا دست‌کم این شمول در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. همچنین دسته‌بندی‌های انجام گرفته نیز چندان کارآمد و قابل اجرا نیست. تا آنجایی که بررسی شد کتاب یا مقاله مستقلی نیز به این مسئله نپرداخته است. این مقاله در صدد است که پاسخ روشنی به این پرسش‌ها دهد که حقیقت انواع در خطابه چیست و چگونه شامل همه مصادیق آن می‌گردد؟ همچنین چگونگی عملکرد آنها برای تشکیل قیاس‌های خطابی چیست؟ برای پاسخ، ابتدا تعریف‌هایی که منطقدانان ارائه داده‌اند مورد بررسی قرار گرفته و نشان خواهیم داد که این تعریف‌ها، جامع همه افراد نیستند. در نهایت نیز برای تکمیل فرآیند تعریف، با ذکر مثال به چگونگی عملکرد آن خواهیم پرداخت.

۲. تعاریف منطق دانان

با جستجو در کتاب‌های منطقی روشن می‌شود که دو دسته تعریف برای انواع وجود دارد. در برخی از تعاریف‌ها، انواع، قوانین یا قضایایی کلی هستند که می‌توان مقدمات استدلال خطابی را از آنها استنباط کرد (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۳۲، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۸۹، مظفر ۱۴۲۱، ۴۴۲). بدین صورت که از این انواع به صورت مستمر استفاده کرده و به صورت تدریجی از نتیجه‌ای به نتیجه دیگر پی می‌بریم تا در نهایت به غرض خود دست یابیم (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۳۲). اما برخی دیگر از تعاریف‌ها معنایی عام‌تر را برای آن ارائه کرده و انواع را قضایایی دانسته‌اند که هم خودشان می‌توانند مقدمه قیاس خطابی قرار گیرند و هم این قابلیت را دارند که از آنها مقدمات دیگری استنباط شوند (فارابی ۱۴۰۸-۱۴۱۰، ۱: ۴۸۵-۴۸۶، ابوالبرکات بغدادی ۱۳۷۳، ۱: ۲۷۲-۲۷۳، ابن رشد بی‌تا، ۲۷). ابن سینا، این معنای عام را مواضع در باب خطابه می‌نامد (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۳۲).

۳. تحلیل و بررسی تعاریف منطق دانان

ادعای نگارنده این است که این تعاریف‌ها جامع همه مصادیق نیستند. برای اثبات این ادعا ضروری است، اقسام و مصادیق انواع بیان شود.

۴. اقسام انواع

انواع از دو جهت تقسیم شده‌اند؛ یکی از جهت سنخ و جنس و دیگری از جهت گستره و شمول. تقسیم اول ناظر به ویژگی‌هایی است که باعث می‌شود خطیب بتواند جزئیات را از آنها استنباط کند. تقسیم دوم از جهت شمولیت آنها نسبت به اقسام خطابه است که آیا مختص به قسم خاصی از خطابه است یا شامل همه آنها می‌گردد.

انواع از جهت نخست، شامل سه قسم می‌شود. بنا به گزارش ابن رشد، ارسطو از این سه قسم با عنوان محمودات، دلائل و علامات یاد کرده است (ابن رشد بی‌تا، ۳۱). اما فارابی با این تعبیر بدانها اشاره کرده است: ۱. مؤثرات یا محمودات در ابتدای امر ۲. واجبات ۳. علامات (فارابی ۱۴۰۸-۱۴۱۰، ۱: ۴۸۶). ابوالبرکات بغدادی نیز از همان تعبیرهای ارسطو یعنی محمودات، دلائل و علامات استفاده کرده است (ابوالبرکات بغدادی ۱۳۷۳، ۱: ۲۷۳). مراد فارابی از واجبات همان دلائل است که در کلام ارسطو و دیگران به کار رفته است. چرا که

خود او در ادامه این تقسیم، تعبیر دلیل را قسیم علامت قرار داده است (فارابی ۱۴۰۸-۱۴۱۰، ۱: ۴۸۷). بنابراین انواع به سه قسم محمودات، دلائل و علامات تقسیم می‌شوند. محمودات قضایایی کلی یا مهمل و بدون سور هستند که در آنها چیزی برای چیزی به صورت مطلق و بدون هیچ شرطی ثابت می‌گردد (فارابی ۱۴۰۸-۱۴۱۰، ۱: ۴۸۷، ابوالبرکات بغدادی ۱۳۷۳، ۱: ۲۷۳). این قضایا دو دسته‌اند: ۱. قضایایی که مصداق موضوعاتشان محسوس و طبیعی‌اند ۲. قضایایی که مصداق موضوعاتشان امور ارادی‌اند (فارابی ۱۴۰۸-۱۴۱۰، ۱: ۴۸۷). مراد از دلیل و علامت همان حد وسط در قیاس است (فارابی ۱۴۰۸-۱۴۱۰، ۱: ۴۸۹). اشتراک دلیل و علامت در این است که از وجود هر دو وجود امر دیگر لازم می‌آید. اما تفاوتشان در این است که علامت دو گونه است: ۱. علامت یا همان حد مشترک اعم از موضوع (حداصغر) و محمول (حد اکبر) است. ۲. علامت اخص از موضوع و محمول است. اما دلیل بر دو گونه دیگر است: ۱. دلیل یا همان حد مشترک اعم از موضوع و اخص از محمول است. ۲. دلیل اعم از موضوع و مساوی با محمول است (فارابی ۱۴۰۸-۱۴۱۰، ۱: ۴۸۷).

دلیل از جهتی دیگر دو گونه است: ۱. آنکه با وجودش، امر دیگر موجود و با نبودش امر دیگر نیز نخواهد بود که به آن دلیل مساوی می‌گویند. ۲. دلیلی که با وجودش امر دیگر موجود می‌شود ولی با ارتفاعش امر دیگر مرتفع نمی‌گردد که به آن دلیل اخص می‌گویند. البته هر دو نیز صحیح هستند. اما صحیح‌ترین دلیل آن است که با وجودش، وجود امر دیگر در همه جا و در هر موضوع و در هر زمانی لازم می‌آید. همچنین از جمله دلیل‌ها این است که با وجودش وجود شیء دیگر و وجود ضد آن لازم بیاید؛ یعنی آن امر واحد هم دلیل بر خود آن شیء خواهد بود و هم دلیل بر ضد آن (فارابی ۱۴۰۸-۱۴۱۰، ۱: ۴۸۸).

چنانکه گذشت، دلیل و علامت اولاً بر حد وسط در قیاس اطلاق می‌شود؛ اما لازمه آن، مدلول است. به لحاظ چگونگی همراهی دلیل با مدلول، دلیل دارای چند صنف خواهد بود: یکی اینکه دلیل متأخر از مدلول باشد؛ چنانکه ذوات‌الاسباب بر اسباب دلالت می‌کنند. اسباب مشهور نیز سه چیز است: فاعل، ماده و غایت. صورت نیز جزء اسباب غیر مشهور است. بنابراین چیزی که دارای فاعل است دلیل بر خود فاعل است؛ چنانکه صنعت دال بر صانع است. حالات مفعول‌ها دال بر حالات فاعل‌هاست. همچنین چیزی که از ماده‌ای به وجود آمده دال بر ماده آن است. مثلاً لباس دال بر ماده بافته شده و نیز وضعیت بافنده است. همچنین بسیاری از امور مدلول غایات و عواقب آنها هستند. مثلاً وجود باران دال بر این است که ابری

تحلیل ماهیت و طبقه‌بندی آموزه‌ انواع در خطابه (احمد محمدی پیرو) ۱۱۷

موجود بوده است و یا دود و حرارت دال بر این است که آتشی در اینجا بوده است؛ هر چند ما آن را نمی‌بینیم. دوم اینکه دلیل متقدم بر مدلول باشد چنانکه اسباب امور متقدم بر امور هستند. (فارابی ۱۴۰۸-۱۴۱۰، ۱: ۴۸۹). سوم اینکه دلیل مقارن مدلول باشد. مانند دلالت ابر باران زا بر باران (فارابی ۱۴۰۸-۱۴۱۰، ۱: ۴۹۰).

همچنین به مجموع مقدمه تشکیل یافته از دلیل و مدلول نیز دلیل می‌گویند. و نیز به قیاسی که کبرای آن این مقدمه باشد و صغرای آن قرینه آن باشد نیز دلیل گویند. همچنین علامت نیز اولاً بر حد مشترک بین دو طرف اطلاق می‌شود. و نیز به مقدمه تشکیل یافته از آن حد وسط و از امری که معلوم به واسطه آن علامت است نیز علامت می‌گویند. همچنین به قیاسی که حد وسطش علامت است نیز علامت اطلاق می‌گردد (فارابی ۱۴۰۸-۱۴۱۰، ۱: ۴۹۰).

مثال ضمائر مأخوذ از محمودات این است که فلانی مرتکب گناهی شده است پس باید عقاب شود. مثال ضمائر مأخوذ از دلیل این است که این زن فرزندی به دنیا آورده است، پس ازدواج کرده است. مثال ضمائر مأخوذ از علامت این است که این زن حائض است، پس غیر حامل است.

نکته دیگر اینکه دلائل و علامات گاهی علت و گاهی معلول و گاهی مضاف هستند (ابوالبرکات بغدادی ۱۳۷۳، ۱: ۲۷۳).

انواع از جهت دوم یعنی از حیث شمولیت به دو قسم مشترک و خاص و به تعبیر دیگر متداول و ویژه تقسیم شده است که در ادامه به آنها می‌پردازیم. اما قبل از آن لازم است معنای مشترک و خاص روشن شود.

ارسطو در تشریح تفاوت میان آنها می‌گوید: انواع عام در مسائل مربوط به قانون، فیزیک، سیاست و علوم دیگری که در نوع با هم متفاوت‌اند به کار می‌رود؛ مانند موضع «کمتر و بیشتر». انواع خاص قضایایی هستند که به علم یا شیء خاص اختصاص دارند؛ مثلاً فقط اختصاص به فیزیک یا اخلاق دارند؛ به گونه‌ای که نمی‌توان از مقدمات مربوط به فیزیک قیاسی خطابی استخراج کرد که قابل اطلاق بر مسائل اخلاق باشد و در اخلاق هم مقدمات دیگری وجود دارند که نمی‌توان از آنها قیاس‌هایی را استخراج کرد که قابل اطلاق بر فیزیک باشد. انواع عام خطیب را در صنف خاصی از امور توانمند نمی‌سازد؛ چون اختصاص به شیء خاصی ندارد. در هر صورت بیشتر قیاس‌های خطابی از انواع خاص استخراج می‌شوند و اندکی از آنها از قضایای عام گرفته می‌شوند. بنابراین باید میان آنها فرق نهاد. انواع خاص مقدماتی است که اختصاص به جنس خاصی از علوم و اشیاء دارد و انواع عام، میان همه حوزه‌های واقعیت

مشترک است (ارسطو ۱۹۸۰، ۳۵-۳۶). به عنوان مثال، از آنجا که «غیرممکن» ممکن نیست که نه در گذشته و نه در حال و نه در آینده واقع شده باشد، هم برای خطیب شورایی و هم قضایی و هم رسمی لازم است که مقدماتی درباره ممکن و غیرممکن و همچنین درباره اینکه چیزی واقع شده است یا واقع نشده است، واقع خواهد شد یا واقع نخواهد شد، در دست داشته باشد. به علاوه، چون همه خطیب‌ها تلاش می‌کنند تا نشان دهند که خیر و شر، زیبا و زشت و عادلانه و ناعادلانه‌ای که از آن سخن می‌گویند بزرگانند یا کوچک، به خودی خود چنین‌اند یا در مقایسه با یکدیگر، ضرورتاً باید مقدماتی هم درباره بزرگ و کوچک و بزرگ‌تر و کوچک‌تر در دست داشته باشند؛ مثلاً درباره اینکه کدام خیر بزرگ‌تر یا کوچک‌تر است (ارسطو ۱۹۸۰، ۳۹).

از توضیحات ارسطو به دست می‌آید که انواع عام صرفاً نوعی ساختارهای صوری تهی از محتوا هستند و این وظیفه خطیب است که مواد و مطالب مناسب را در این ساختارها بگنجاند. مثلاً «کمتر و بیشتر» از انواعی است که در مورد محتوای خود چیزی به خطیب نمی‌گوید، بلکه فقط ساختار را در اختیار او قرار می‌دهد تا آن را با مشهورات پر کند. اما انواع خاص عینی‌تر و حاوی مطالبی از پیش آماده هستند که خطیب از آنها بهره می‌جوید. تفاوت دیگر آنها این است که انواع عام، مستقل از موقعیت‌ها هستند، حال آنکه انواع خاص محدود بوده و با موقعیت‌های سیاسی و اخلاقی پیوند دارند. به بیان دیگر، انواع عام شامل هر نوع خطابه‌ای در هر زمینه‌ای می‌شود ولی انواع خاص، مختص به هر یک از اقسام سه‌گانه خطابه یعنی مشاورات، مشاجرات و منافرات است.

۵. انواع مشترک

پس از توضیح معنای اشتراک، یادآور می‌شویم که انواع مشترک دارای اقسامی است:

۱.۵ انواع ممکن و غیرممکن: اگر یکی از دو ضد ممکن باشد، دیگری نیز ممکن خواهد بود. مثلاً اگر شفای کسی ممکن باشد، مریض شدن او هم ممکن است. همچنین اگر چیزی ممکن باشد شبیه آن هم ممکن است. (ارسطو ۱۹۸۰، ۱۵۰). اگر دشوار ممکن است، آسان هم ممکن است. اگر آغاز چیزی ممکن باشد، پایان آن هم ممکن است. زیرا هیچ چیز غیرممکنی نه هست و نه آغاز به وجود داشتن می‌کند. اگر پایان چیزی ممکن باشد، آغاز آن هم ممکن است. زیرا هر چیزی از آغازی واقع می‌شود (ارسطو ۱۹۸۰، ۱۵۱، ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۱۶۵).

۲.۵ تکبیر و تصغیر (ارسطو ۱۹۸۰، ۱۵۰) یا تعظیم و تحقیر (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۱۶۷): به طور کلی بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین چیزها را نیز می‌توان از آنچه پیش از این گفته شد دریابیم. در حقیقت پیش از این در بحث خطابه‌های شورایی از بزرگی خیرها و به طور کلی از بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین چیزها سخن گفته شد. بنابراین چون در هر نوع خطابه‌ای، غایت مورد نظر نوعی خیر است، مثلاً فایده در خطابه شورایی یا زیبایی در خطابه رسمی و یا عدالت در خطابه قضایی است (ارسطو ۱۹۸۰، ۱۵۳)، بدیهی است که خطیب باید این فرصت‌ها را برای بزرگ‌نمایی غنیمت بشمرد (ارسطو ۱۹۸۰، ۱۵۴). مثلاً «چیزی که پرفایده یا کمیاب است بزرگ است» (علامه حلی ۱۳۸۱، ۴۳۰).

۳.۵ انواع کائن و غیرکائن: وقوع و عدم وقوع یک چیز را باید به کمک قواعد زیر ثابت کرد: ۱. اگر چیزی که به طور طبیعی کمتر امکان وقوع داشته باشد، واقع شده باشد، چیزی که امکان وقوع آن بیشتر است، آن هم واقع خواهد شد. ۲. اگر چیزی که معمولاً بعد از چیز دیگر واقع می‌شود، واقع شده باشد، چیز مقدم بر آن نیز واقع شده است. ۳. اگر کسی توانایی و اراده انجام کاری را داشته، آن را انجام داده است. زیرا چیزی مانع او نیست (ارسطو ۱۹۸۰، ۱۵۲، ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۱۶۶). اگر اسباب فعل موجود باشند، فعل نیز موجود است، مثلاً، اگر قدرت و اراده موجود باشد یعنی با قدرت شهوت یا غضب یا شوق منضم شود، فعل نیز موجود است، البته اگر مانعی نباشد. اگر مقتضی وجود، کائن باشد، مقتضی کائن است. اگر دلایل چیزی موجود باشد، آن چیز موجود است. اگر مقدمات چیزی موجود باشد، مانند برق در ابر، آن چیز، مانند رعد، موجود است. اگر کسی قصد فعلی را داشته باشد و در درون خودش، درنگ و تأنی نباشد، آن فعل موجود می‌شود. اگر آمادگی و استعداد دوم وجود داشته باشد، استعداد اول موجود است؛ مثلاً اگر استعداد جنگ حاصل باشد، استیحاخ نیز موجود است. بعضی از این انواع ضروری بوده و بعضی براساس اکثریت است. انواع غیرکائن را نیز بر همین اساس باید قیاس نمود (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۱۶۶). در مورد آینده هم از همین استدلال‌ها می‌توان استفاده کرد. مثلاً آنچه ما هم توانایی و هم اراده انجام دادن آن را داریم واقع خواهد شد. همچنین آنچه در شرف واقع شدن است، واقع خواهد شد. زیرا معمولاً چیزی که آمادگی قبلی واقع شدن دارد، بیشتر واقع می‌شود تا آنچه آمادگی قبلی ندارد. همچنین اگر چیزی که به طور طبیعی پیش از چیزی دیگر واقع می‌شود واقع شده باشد، این چیز دیگر واقع خواهد شد (ارسطو ۱۹۸۰، ۱۵۳).

۴.۵ انواع متوقع و غیرمتوقع: این انواع برحسب حصول استعداد و عدم حصول آن است (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۱۶۷). انواع مربوط به امور مورد انتظار و غیرمنتظره. مثلاً «چیزی که برای شخصی اتفاق بیافتد انتظار این است که برای مثل او نیز اتفاق بیافتد» یا «چیزی که در زمان خاصی پدید می‌آید، انتظار این است که در مثل آن زمان نیز پدید آید» (علامه حلی ۱۳۸۱، ۴۲۹).

ه) انتقال یک حکم از ضدی به ضد دیگر

۵.۵ نظایر، اشباه و مضاف‌ها؛ مثلاً می‌گویند: اگر فلان فعل حسن است، انفعالش نیز حسن است. در این انواع، باید شرایط به صورت تعادل و استقامت محفوظ باشد.

۶.۵ اقل و اکثر

۷.۵ ایهام تحدی؛ به مخاطب گفته می‌شود: اگر تو فاضلی، فلان فضیلت را بکن. اگر قادری، فلان کار را انجام بده

۸.۵ ایهام برائت: مثلاً به مخاطب می‌گویند زید بد است زیرا فلان کار را نکرد و در این سخن ایهام برائت ساخت خود است، یعنی زید از فعلی که مخاطب او را بر آن شکر خواهد گفت، خالی است. تجنی بدون جنایت نیز از همین باب شمرده شده است.

۹.۵ نوعی دیگر: اگر فلان کار حکم پادشاه است، پس پادشاهی هست. اگر فلان کس تا شجاعت نکند فضیلت نمی‌یابد، پس شجاعت فضیلت خواهد بود. در مثال اول از این دو مثال حکمی از حدی اخراج شده و در مثال دوم حکمی در حدی داخل شده است.

۱۰.۵ نوعی دیگر: اگر زید شجاع است، در کجا کاری انجام داد و چه کسی را کشت؟ این نوع، استقرا بوده و نتیجه آن سلب حکم است.

۱۱.۵ نوعی دیگر براساس لوازم حکم، مثلاً می‌گویند: فاضل مباش تا مورد حسد قرار نگیری، یا فاضل باش تا مورد کرامت باشی.

۱۲.۵ نوعی دیگر براساس تضاد، و این در صورتی است که دو طرف ضد، به عنوان وسط در یک حکم باشند، مثلاً می‌گویند: برای انسان خاموشی بهتر از سخن گفتن است، زیرا اگر راست بگویند مورد دشمنی مردم قرار خواهد گرفت و اگر دروغ بگویند خدا او را دشمن می‌دارد.

۱۳.۵ نوعی دیگر از انواع مشترک، منسوب به وضع مقابلی در ازای مقابلی دیگر است. بدین گونه که مثلاً می‌گویند: اگر درازها احمق‌اند، پس کوتاه‌ها زیرکند. آن چه به شیوه الزام گفته می‌شود نیز از همین قبیل است، مانند آن که به منکر علم گفته می‌شود: آیا می‌خواهی عالم

تحلیل ماهیت و طبقه‌بندی آموزه‌های انواع در خطابه (احمد محمدی پیرو) ۱۲۱

باشی؟ اگر بگوید: آری، پس به وجود علمی اعتراف کردی و اگر بگوید: نه، می‌گویند پس سخنی علمی افاده کردی و این اعتراف به وجود علمی است.

۱۴.۵ نوعی دیگر این است که در ظاهر، استدلالی مورد قبول می‌گویند، اما در باطن، مراد گوینده آن نیست. مثلاً برای دفع مذمت حب لذت، می‌گویند: از آن‌رو لذت را دوست داریم که فایده آن تقویت طبیعت انشراح صدر و جلای ذهن است، آیا نمی‌بینید مالیخولیاییان به سبب بسط روح، از مباشرت نفع می‌برند و متصوفه به سبب غرضی حقیقی از مشاهده روی نیکو لذت می‌برند؟

۱۵.۵ نوع دیگر این است که اگر امری سبب ضدی باشد، ضد آن امر سبب ضد دیگر است، اما اگر چیزی سبب دو ضد باشد تخصیص ضد دیگر به یکی از آن‌رو شایسته نیست.

۱۶.۵ نوعی دیگر وجود دارد که به الفاظ تعلق دارد. مثلاً می‌گویند: فاحشه مانند اسمش است (یعنی زشت است). شریعت موسی همچون موسی است (یعنی تیز و ستیزنده است). شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز همچون محمد است (ستوده است) (نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۴۱۱).

در میان مواضع مشترک، تکبیر و تصغیر بیش از همه مناسب گفتارهای رسمی است و کائن و غیرکائن بیشتر مناسب گفتارهای قضائی و ممکن و غیرممکن بیشتر مناسب گفتارهای شورایی است (ارسطو ۱۹۸۰، ۱۵۰، ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۱۶۴).

تا اینجا انواع مشترک بیان شد. در ادامه باید انواع متعلق به هر یک از خطابه‌های سه‌گانه را مطرح کنیم. اما قبل از پرداختن به آنها ضروری است که ایده کلی مربوط به آنها را که شامل هر سه قسم می‌شود بیان نماییم. ایده کلی که با آن می‌توان نوع خاص را مشخص کرد این است که هر نوع خاص توصیفی کلی از چیزهایی که قرار است خوب، نجیب، عادلانه و غیره باشند به ما می‌دهد. ما استدلال می‌کنیم که چیزهای توصیف شده خوب، شریف، عادلانه، و غیره هستند. اما دلیل آن را به یک تعریف کلی از آنچه خوب، شریف، عادلانه و غیره است ارجاع می‌دهیم.

۶. انواع متعلق به منافرات

انواع متعلق به منافرات به معنای انواعی است که در مدح و ذم مفید بوده و با فضیلت و رذیلت و مانند آن مرتبط است (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۸۳). بنابراین برای شناخت این دسته از انواع

باید انواع فضایل و توابع آن یعنی زیبایی، نیکی و ... را شناخت؛ تا بتوان به واسطه آنها مدح نمود و خود یا دیگران را در خور اعتماد نشان داد.

زیبا چیزی است که هم به خودی خود مطلوب است و هم ستودنی است (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۳) یا چیزی است که به خاطر خیریتش - و نه به سبب امری دیگر - مختار، محمود و لذیذ باشد. فضیلت نوعی از زیبایی است. و آن ملکه‌ای است که به آسانی مقتضی تحصیل خیر باشد (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۳، ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۸۴).

انواع فضیلت عبارتند از: عدالت، شجاعت، عفت، مروت، بلند همتی، سخاوت، صبر، اصالت رأی و حکمت (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۴، ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۸۴). چون فضیلت توانایی تحصیل نیکی تعریف شده است، بزرگ‌ترین فضایل باید آنهایی باشند که بیشترین نفع را به غیر می‌رسانند؛ مانند شجاعت و عدالت که برای دیگران نافع است و پس از آنها سخاوت است؛ چرا که مردم سخاوتمند گشاده‌دستانند (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۴). غیر از این فضیلت‌ها امور و فضائل دیگری نیز وجود دارند که یا منشأ این فضیلت‌ها یا علامت و نشانه آنها هستند (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۴، ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۸۵). به عنوان مثال، حیا سبب و منشأ عفت است (نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۴۰۰) و صبر نمودن امین بر رنج مطالبه امانت از سوی غیر صاحب مال، نشانه عدالت است (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۸۵، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۴۰۰).

بعد از بیان اقسام فضائل می‌توان به برخی از انواع مربوط به منافرات اشاره نمود: در میان افعال مختلفی که یک فرد می‌تواند انتخاب کند، آنهایی زیباست که او آنها را برای خود به جا نیاورد. مثلاً افعالی که انسان آنها را برای وطن خود بدون توجه به نفع شخصی انجام می‌دهد زیباست. هر چیزی که به خودی خود خوب است نه برای شخصی خاص، زیباست. هر چیزی که ممکن باشد که انسان بیشتر پس از مرگ به دست آورد تا به هنگام زندگی زیباست. آنچه ضد چیزی است که انسان از آن شرم دارد زیباست؛ زیرا چیزی که انسان از آن شرم دارد زشت است (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۵). فضایل و اعمال کسانی زیباتر است که طبیعتاً بهترند. همچنین افعال به یاد ماندنی زیباست. افعال استثنایی و افعالی که تنها از آن یک تن است زیباست. زیرا به یاد ماندنی‌تر است (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۶).

نکته‌ای که نباید در این بحث مغفول بماند این است که هر چیزی دارای زیبایی و زشتی به حسب خود است. مثلاً زیبایی انسان به خوبی‌ها و زشتی او به بدی‌هاست. زیبایی سایر چیزها به کامل بودن صفات شایسته خود و زشتی آنها به نقص آن صفات است. فضیلت انسان به این

تحلیل ماهیت و طبقه‌بندی آموزه‌های انواع در خطابه (احمد محمدی پیرو) ۱۲۳

است که ملکه و توانایی انجام کارهای نیک را به آسانی داشته باشد. اما کمال سایر اشیاء غیر از انسان به این است که صفات مطلوب برای نوع آنها را داشته باشند. مثلاً زیبایی خانه به این است که بزرگ، مستحکم و عامه‌پسند باشد. زیبایی شهر به این است که خیابان‌های عریض، تمیز و منظم داشته باشد. علاوه بر آن خطیب باید بتواند امور زشت را با تبدیل به امور عامه‌پسند، مدح نماید. مثلاً فساد فاسق را از باب حسن معاشرت و حماقت نادان را از باب صفای نفس تحسین نماید (مظفر ۱۴۲۱، ۴۴۴). همچنین باید بتواند عکس آن را نیز انجام دهد؛ یعنی امور زیبا را به چیزهایی که در نظر مردم زشت است تبدیل نموده و مدح نماید. مثلاً انسان متعبد به امور شرعی را به انسانی خشک یا خرافاتی تفسیر نماید یا شجاع را دیوانه توصیف کند (مظفر ۱۴۲۱، ۴۴۵).

۷. انواع متعلق به مشاجرات

در انواع متعلق به مشاجرات چند مسئله باید مدنظر قرار گیرد: ۱. تعریف ستم ۲. علت‌های ستم ۳. انگیزه‌های ارتکاب ستم ۴. حالات روحی ستم‌کاران ۵. کسانی که به آنان ستم روا داشته می‌شود ۶. طبقه‌بندی انواع ستم ۷. درجات ستم ۸. اسباب تصدیقات غیرصناعی ستم یا جور وارد نمودن ضرری بر دیگری به طوع و رغبت همراه با تخلف از قانون است. قانون نیز یا خاص یا عام است. قانون نوشته‌ای که حاکم بر هر شهر و دیاری است قانون خاص و مجموعه اصول نانوشته‌ای که محصول وفاق عمومی است قانون عام است (ارسطو ۱۹۸۰، ۷۱، ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۹۴، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۴۰۰). علاوه بر این ستم‌های خاص نیز باید به صورت دقیق تعریف شوند. به عنوان مثال، دزدی، توهین، زنا باید به درستی تعریف شوند تا معلوم شود که حکم درست درباره آنها چیست (ارسطو ۱۹۸۰، ۸۹).
علت ستم یا ردیلت یا ناتوانی در خویشتن داری است. زیرا کسی که یک عیب یا بیشتر دارد در موضوعاتی هم که به این عیب‌ها مربوط است به دیگران ضرر می‌رساند؛ مثلاً خسیس در موضوع پول به دیگران زیان می‌رساند (ارسطو ۱۹۸۰، ۷۱-۷۲).

اما درباره انگیزه‌های ارتکاب ستم باید بگوییم که فعلی که سبب ضرر است یا بدون اراده بوده و یا به اراده است. در صورت نخست یا اتفاقی است و یا اضطراری. و آن نیز یا طبیعی است و یا جبری و قسری. و در صورت دوم که به اراده باشد نیز یا بر طبق عادت بوده، یا برحسب شهوت، یا برحسب غضب و یا براساس فکر است (ارسطو ۱۹۸۰، ۷۲، ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۹۶، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۴۰۱). از میان این هفت صورت، آنچه

برحسب اراده باشد، تحت عنوان جور قرار می‌گیرد (نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۴۰۱). از این رو، انگیزه ارتکاب جور، اضطراب، عادت، محاسبه، خشم و میل است.

درباره حالات روحی ستمکاران باید بگوییم که در چند وضعیت آنان مرتکب ستم می‌شوند: ۱. در صورتی که گمان کنند ارتکاب آن امکان‌پذیر است و خود آنان نیز امکان ارتکاب آن را دارند؛ ۲. در هنگامی که تصور می‌کنند اگر آن را مرتکب شوند شناخته نخواهند شد؛ ۳. در صورتی که گمان کنند اگر هم شناخته شوند، کیفر نخواهند دید ۴. در صورتی که گمان کنند اگر کیفر ببینند زیان آن کمتر از سود آن است (ارسطو ۱۹۸۰، ۸۲).

حال باید بگوییم که کسانی که ستم می‌کنند به چه کسانی ستم می‌کنند. آنان به چند گروه ستم می‌کنند: ۱. کسانی که چیزی دارند که ستم‌کار آن را ندارد؛ ۲. کسانی که دوراند؛ چرا که کیفر آن به کندی سراغشان می‌آید؛ ۳. کسانی که نزدیک‌اند؛ به این دلیل که آنچه می‌خواهند زود به دست می‌آورند؛ ۴. کسانی که بدگمان نیستند و از خود دفاع نمی‌کنند؛ ۵. کسانی که تنبل‌اند و تعقیب قضایی نمی‌کنند؛ ۵. کسانی که محجوب‌اند و اهل منازعه در راه منافع خود نیستند؛ ۶. کسانی که هرگز ستم ندیده‌اند و کسانی که بارها ستم دیده‌اند. زیرا نه آنان و نه اینان هیچ یک در فکر اینکه از خود محافظت کنند نیستند. اولی‌ها چون دیده‌اند که چنین چیزی برایشان اتفاق نیافتاده است و دومی‌ها چون تصور می‌کنند که چنین چیزی بار دیگر برایشان اتفاق نخواهد افتاد؛ ۶. کسانی که متهم بوده‌اند یا به آسانی می‌توان آنان را متهم کرد؛ ۷. کسانی که دوستانی ندارند؛ ۸. کسانی که مهارتی در سخن گفتن یا عمل کردن ندارند؛ ۹. کسانی که علاقه‌ای به صرف وقت در دادگاه ندارند؛ ۱۰. کسانی که ستم‌های بسیار کرده‌اند؛ ۱۱. کسانی که به دست آوردن رضایتشان امکان‌پذیر است (ارسطو ۱۹۸۰، ۸۴-۸۵).

ستم‌ها در چند دسته طبقه‌بندی می‌شوند: ستم به افراد و ستم به اجتماع (ارسطو ۱۹۸۰، ۸۸، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۴۰۰). و نیز ضرر وارد نمودن یا به ملک کسی، یا به کرامت و یا به سلامت کسی است (نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۴۰۰).

در مسئله درجات ستم، آنها را با توجه به معیارهای مختلف می‌توان درجه‌بندی کرد. ۱. برحسب استعداد ارتکاب ظلم؛ به این معنا که ظلم زمانی بزرگ‌تر است که نشان‌دهنده بزرگی استعداد و قوه ارتکاب ظلم باشد. از این رو، گاهی کوچک‌ترین کار، بزرگ‌ترین ظلم است. مثلاً کسی که پول اندکی از معبد را می‌دزدد بالقوه قادر به ارتکاب هر گناه دیگری است. ۲. بر حسب زیانی که به بار می‌آورد. ۳. فعل نادرستی بزرگ‌تر است که کیفری درخور نداشته باشد. ۴. فعلی که قابل جبران نباشد. ۵. فعلی که فاعل آن نخستین یا تنها یا تقریباً تنها کسی

تحلیل ماهیت و طبقه‌بندی آموزه‌های انواع در خطابه (احمد محمدی پیرو) ۱۲۵

باشد که آن را مرتکب شده باشد. ۶. تکرار فعل نادرست که بر بزرگی آن می‌افزاید. ۷. فعلی که شرح آن برای شنوندگان ایجاد وحشت بیشتر یا ترحم کند. ۸. ظلم به کسی که به انسان نیکی کرده بزرگ‌تر است (ارسطو ۱۹۸۰، ۹۱-۹۲).

۸. انواع متعلق به مشاورات

مشورت گفتاری است که باعث حرکتی ارادی می‌شود و هدف از آن اکتساب امری خیر یا اجتناب از امری شرّ است بر این اساس، برای آگاهی از انواع مشورت‌ها، نیاز به آگاهی از امور خیر یا شری که ممکن است در طرق اکتساب یا اجتناب ارادی قرار گیرند، وجود داشته و معرفت این امور حتمی است. اما خیرات یا ضروری که وجودشان ضروری بوده و اموری که بالطبع واقع می‌شوند (گرچه این امور ضروری نبوده، بلکه ممکن باشند) مربوط به این باب نیستند (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۵۳، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۶). زیرا اراده در وجود آنها نقشی ندارد، مگر آن‌که با اراده متعرض آن شوند، مانند استفاده و انتفاع کسی که تب دارد، از باد شمال، یا انتفاع شخص رنجور و بیمار از مداوا. انواعی که ویژه مشوريات بوده و برحسب ظن و اقناع‌اند (نه برحسب تحقیق) دو گونه‌اند: ۱. انواع متعلق به امور بزرگ ۲. انواع متعلق به امور جزئی (ح. ب. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۵۷-۵۸، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۶).

۱.۸ انواعی که متعلق به امور بزرگ هستند

مشوريات عظام قوانینی کلی‌اند که هر کسی به آنها نیاز دارد (علامه حلی ۱۳۸۱، ۴۲۰). این امور بالغ بر پنج‌اند: دارایی‌ها (امور اقتصادی)، جنگ و صلح، محافظت از سرزمین، واردات و صادرات و قانون‌گذاری (ارسطو ۱۹۸۰، ۴۰).

۱.۱.۸ مشورت در امور مالی عامه

امور مالی عامه همان امور اقتصادی کلان جامعه است. خطیبی که در این امور نظر می‌دهد باید درآمدهای شهر را بداند تا درآمد مغفول را اضافه کند یا اگر درآمدی اندک باشد بر آن بیافزاید. همچنین از هزینه‌های شهر باید آگاه باشد تا هزینه‌های زائد را حذف یا کم کند. زیرا با کاستن از هزینه‌ها نیز می‌توان توان‌گر شد. برای آگاهی از این مطالب نباید به تجربه‌های شهر اکتفا کند بلکه باید راه‌های ابداعی دیگران را نیز جستجو کند (ارسطو ۱۹۸۰، ۴۱).

خطیبی که مورد مشورت در این باب قرار می‌گیرد باید بر کیفیت و کمیت دخل و خرج آگاه بوده تا بتواند اندازه لازم را حفظ کند و اموری را که در مدنیت نفعی ندارند، نفی نموده، و اسراف‌کنندگان را از این عمل برحذر دارد (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۵۸). چنین خطیبی باید بر گونه‌های مختلف استفاده و انتفاع از آبادانی و زراعت و تجارت و شکوفایی و رکود اقتصادی و شیوه‌های مصرف اموال به نحو ضروری یا غیرضروری، آگاهی داشته باشد (نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۶).

۲.۱.۸ مشورت در جنگ و صلح

کسی که می‌خواهد در موضوع جنگ و صلح مشورت بدهد باید بداند که نیروهای مسلح شهر چه میزان است و چقدر می‌توان آنان را افزایش داد. علاوه بر آن در چه جنگ‌هایی درگیر شده است و چگونه از آنها خارج شده است. همه این امور را نه تنها در مورد شهرهای خود بلکه در مورد شهرهای مجاور نیز بداند. همچنین باید بداند که جنگ با کدام رقیبان قابل پیش بینی است تا با قوی ترها صلح کرده و نسبت به ضعیف ترها ابتکار جنگ را به دست گیرد. باید بداند که نیروهای دو طرف مشابه یا نامشابه‌اند. همچنین نتایج جنگ‌های گذشته را نیز بررسی نماید. زیرا از علت‌های مشابه معلول‌های مشابه پدید می‌آیند (ارسطو ۱۹۸۰، ۴۱).

خطیب مشاور در این امور بزرگ باید بر علت وقوع جنگ واقف باشد تا ببیند آیا کدام‌یک از این امور اولویت دارد: پذیرش خطر جنگ؟ فرونشاندن خشم؟ آیا غیر از جنگ راه دیگری برای حل بحران وجود دارد یا نه؟ بعد از آگاهی از علت باعث جنگ باید در این امور آگاهی داشته باشد: میزان توانایی نیروها در جنگ، کیفیت ثبات و مقاومت و عزم آن‌ها. نیز آگاهی از هر امری که توقع کمکی از آن رفته یا ممکن است ضرری داشته باشد برای خطیب مشاور در این امور ضروری است. علاوه بر این، چنین خطیبی باید از اصناف مسائل مربوط به آماده‌سازی لشکر، اصناف حیل‌های جنگی، و دفع آن‌ها، و نیز عواقب پسندیده یا ناپسند هر فعلی و تجربه‌های گذشتگان و اهل روزگار خود، آگاه باشد (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۵۹-۶۰، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۶).

۳.۱.۸ مشورت در امور مربوط به محافظت شهر و کشور

خطیبی که در امر محافظت شهرها مورد مشورت قرار می‌گیرد باید از موقعیت شهرهای مستقر در مناطق بیابانی، کوهستانی، مناطق نزدیک به دریاها و رودها، یا دور از آن‌ها، مناطق سردسیر و

تحلیل ماهیت و طبقه‌بندی آموزه‌های انواع در خطابه (احمد محمدی پیرو) ۱۲۷

گرمسیر، آگاه بوده و چگونگی محافظت از هریک از این شهرها را بداند. همچنین خطیب باید بر اوضاع شهر خود، مواضع مقابله با دشمن، مواضع خلل‌پذیر و خلل‌ناپذیر شهر، اصناف حيله‌ها و دفع هریک از آنها، موقعیت گروه‌های مردمی، چگونگی اصلاح آنها، حال ذخیره‌های ضروری و غیرضروری و چگونگی ترتیب هریک و بالأخره کیفیت کمک گرفتن از هریک از اصناف مردم، آگاه باشد (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۰-۶۱، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۶-۳۹۷).

۴.۱.۸ مشورت در امور مربوط به واردات و صادرات

خطیب باید بداند که هزینه‌های شهر برای گذران زندگی مردم چقدر است. چه نوع مواد غذایی در داخل تولید می‌شود و چه موادی وارد می‌شود. چه موادی را باید وارد یا صادر کرد؛ تا بتوان قراردادهایی با طرف‌های معامله بست. زیرا دو گروه هستند که باید مواظب بود که همشریان همواره با آنان به دور از شکایت باشند: دولت‌های قوی و دولت‌هایی که تجارت با آنها مفید است (ارسطو ۱۹۸۰، ۴۲).

۵.۱.۸ مشورت در امور مربوط به اجتماعیات عامه

اجتماعیات عامه که از آن می‌توان به امور اجتماعی یاد کرد قوانین و سنت‌های مختلف دینی، مدنی و سیاسی هستند. در باب امور دینی خطیب باید عالم به شریعت و حافظ آن باشد (مظفر ۱۴۲۱، ۴۴۸). و در امور مدنی و سیاسی باید بداند که چند نوع نظام حکومتی هست و چه شرایطی مناسب حال هر یک از آنهاست و چه عواملی موجب فساد آنها می‌شود (ارسطو ۱۹۸۰، ۴۲-۴۳، ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۱، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۷) و در جاهای دیگر چه نوع قانون اساسی حاکم است و کدام قانون اساسی مناسب‌تر است (ارسطو ۱۹۸۰، ۴۲-۴۳).

حکومت‌ها یا سیاست‌ها چهار گونه‌اند: دموکراسی، الیگارشی، اشرافی و فردی (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۱).

الف) حکومت دموکراسی (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۱) یا اجماعی (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۲) یا اجتماعی (نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۷) حکومتی است که در آن مردم مناصب را به قید قرعه میان خود تقسیم می‌کنند (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۱). بنابراین، مردم در حقوق و بهره‌های

اجتماعی و تعویض حاکمی که برایشان گمارده می‌شود، با یکدیگر برابرنند (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۲، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۷).

ب) حکومت الیگارشی (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۱) یا فکری (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۲) یا قلت (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۳، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۷): حکومتی است که در آن ریاست به دست شخصی غنی است و با ثروت خود و بدون غلبه و زور کشور را اداره می‌کند (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۲).

ج) حکومت اشراف (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۲) یا اخیار (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۲، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۷) حکومتی است که در آن یک نفر که از حیث کمالات، طبعاً برترین فرد قوم بوده، رئیس است، و اگر افراد فاضل زیاد باشند، همه آنان به منزله یک نفس خواهند بود. در تحت ریاست آن فرد، برحسب اصناف صناعت‌های گوناگون، رؤسای جزئی دیگری که هر یک پایین‌تر از دیگری است قرار دارند (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۲-۶۳، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۷).

د) حکومت فردی (ارسطو ۱۹۸۰، ۶۲) یا وحدانی (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۲) حکومتی است که صاحب آن راضی به شرکت غیر در آن نیست. این سیاست دارای دو شعبه است: ۱. سیاست تغلیبی که هدف سیاستمدار از آن غلبه بوده و برای رسیدن به این هدف، مردم را در بندگی و خدمت خود نگاه می‌دارد. ۲. سیاست کرامت، در این سیاست، رئیس مصالح عموم مردم را بدون هیچ چشمداشتی و صرفاً به خاطر کرامت و بزرگداشت آنان رعایت می‌کند (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۲).

۲.۸ انواعی که متعلق به امور جزئی هستند

مشوریات غیرعظام ضابطه خاصی ندارند (علامه حلی ۱۳۸۱، ۴۲۱). زیرا آن قدر فراوان هستند که در شمار نمی‌آیند. اما تمامی آن‌ها در یک امر شریک‌اند و آن این‌که در همه آنها، صلاح حال یک شخص، مورد مشورت است (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۴). به همین جهت، مشاور باید معنی صلاح حال، انواع و اجزای آن را بداند تا بتواند در هر بابی، موضعی آماده داشته باشد (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۵). مقصود از صلاح حال این است که فضایل نفسانی و جسمانی، در شخص جمع شوند (نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۷) و برحسب آن، افعالی صادر شود که محبت میان دل‌ها، حرمت، نعمت و خوش‌عیشی وجود داشته و پایدار باشد (ح. ابن‌سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۵، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۷). به عنوان مثال، فضیلت نفس، فضیلت

جسم، پاکی اصل و تبار و خانواده، نام‌آور شدن، کرامت، وفور اقوام و نزدیکان از اجزای صلاح حال هستند (ح. ابن سینا ۱۳۷۷ الف، ۶۵، نصیرالدین طوسی ۱۳۷۵ الف، ۱: ۳۹۸).

۹. تعریف برگزیده

به نظر می‌رسد تعریف دسته اولی که قبلاً ارائه شد، صرفاً انواع مشترک را شامل می‌شود؛ چرا که طبق این تعریف‌ها، انواع قضایایی هستند که می‌توان، مقدمات استدلال خطابی را از آنها استنباط کرد. ظاهر چنین تعریفی، مقدماتی را که به صورت مستقیم در استدلال به کار می‌رود، دربر نمی‌گیرد. از این رو جامع افراد نیستند. تعریف‌های دسته دوم نیز هرچند از این نظر مشکلی نداشته و انواع مشترک و خاص را شامل می‌شوند، از حیث دیگری ایراد دارند. ناگفته نماند که تعریف‌های دسته اول نیز دچار همین اشکال هستند. آن اشکال این است که هیچ کدام از تعریف‌ها، جامع همه اصطلاحات مطرح شده در انواع نیستند. توضیح اینکه، چنانکه گذشت انواع از جهت سنخ، به سه قسم محمودات، دلایل و علامات تقسیم می‌شوند. محمودات از سنخ قضیه‌اند ولی دلیل و علامت، حد وسط در قیاس‌اند. حد وسط نیز چنانکه در جای خودش مطرح شده، گاهی علت ثبوت اکبر برای اصغر است. البته چنانکه گفته آمد، دلیل بر مجموع مقدمه تشکیل یافته از دلیل و مدلول نیز اطلاق می‌شود؛ چنانکه علامت نیز به مقدمه تشکیل یافته از آن حد وسط و از امری که معلوم به واسطه آن علامت است، گفته می‌شود. از سوی دیگر، انواع مشترک هم قالب‌ها و ساختارهایی تهی از محتوا هستند که باید با محتوای خاصی پر شوند؛ اما انواع خاص از سنخ قضایای از پیش آماده شده هستند. بنابراین تعریف انواع باید به گونه‌ای باشد که هم شامل همه این اصطلاحات بشود و هم انواع مشترک و خاص را دربرگیرد. نکته دیگر اینکه باید انواع را طوری تعریف کرد که بتوان بر اساس آن، طبقه بندی‌های موجود را بر حسب نیازها به روز کرد.

برای ارائه تعریف روشن‌تر و جامع از انواع باید به اقسام انواع و هدف از طبقه‌بندی آنها دقت کرد. هدف این است که سخن‌ور بتواند با استفاده از آنها درباره موضوع معینی استدلال‌هایی را بیابد و به کار ببرد که در نهایت مخاطب اقناع گردد. بنابراین انواع، امری از سنخ راه‌کارها، روش‌ها و فرمول‌های کلی هستند. این نکته چگونه شامل انواع خاص می‌شود؟ طبق گفته منطق‌دانان انواع خاص گزاره‌های از پیش تعیین شده‌اند. پرسش این است که آنها چگونه از پیش تعیین شده‌اند؟ اگر خطیبی بخواهد درباره یک شیء یا علم جدید سخن بگوید، چگونه باید آنها را آماده سازد؟ بنابراین صرف اینکه بگوییم درباره صلح و جنگ مثلاً خطیب

باید فلان امور را بدانند مشکلی را حل نمی‌کند و حداکثر خطیب را در موضوع جنگ و صلح یاری می‌دهد؛ نه بیشتر. باید راه‌کارهایی کلی‌تر ارائه گردد تا خود خطیب در مواجهه با هر موضوع جدیدی توانمندی لازم را برای استخراج گزاره‌های مورد نیازش در دسترس داشته باشد. بنابراین به جای ارائه قضایای خاص در موضوعات مختلف به عنوان انواع مربوط به آنها، در تعریفی جامع می‌توانیم بگوییم: «انواع، قواعد و فرمول‌هایی کلی هستند که سخن‌ور از آنها برای تولید استدلال در موضوعی معین استفاده می‌کند».

این تعریف، با معنای لغوی انواع نیز تناسب دارد. زیرا انواع جمع نوع است که در لغت به معنای هر صنفی از لباس، میوه و هر چیز دیگری حتی کلام است (ابن‌منظور ۲۰۰۰، ۱۴: ۳۸۶، ذیل نوع) با توجه به معنای لغوی احتمالاً انواع را از این جهت انواع نامیده‌اند که در درون هر یک از آنها اصناف مختلفی از کلام وجود دارد که قابل استخراج و استنباط‌اند.

این تعریف هم شامل انواع مشترک و هم شامل انواع خاص می‌شود. به عنوان مثال، استدلال به شیوه «اولویت» یکی از انواع مشترک است. با استفاده از این قاعده کلی می‌توان چنین استدلال کرد: «کسی که پدرش را بزند، همسایه‌اش را هم می‌زند».

شمول تعریف فوق نسبت به انواع خاص نیازمند توضیح است. در انواع خاص نیز به جای اطلاعات باید فرمول‌ها و قواعدی را به فراگیران خطابه آموزش داد. از این رو، با توجه به همان تقسیمات و توضیحاتی که منطقدانان ارائه داده‌اند، می‌توان چند امر را به عنوان قاعده کلی ارائه داد. این انواع در حقیقت، روابط بین مفاهیم و نیز بین موجودات را نشان می‌دهند. این روابط از طریق بیان تعریف، تقابل، تفاوت و تشابه مفاهیم و اشیاء دنبال می‌شود. به عنوان مثال برخی از تقسیم‌بندی‌ها از طریق تعریف‌ها شکل می‌گیرد. مثلاً انواع فضائل از طریق تعریف‌های گوناگونی که ارائه می‌شود قابل تقسیم‌بندی هستند. در نهایت از طریق بیان این روابط و طبقه‌بندی‌ها معیارهایی برای استدلال در موضوعات گوناگون به دست می‌آید. به عنوان مثال، پرسش از تعریف به این معناست که دقیقاً موضوع مورد توجه چیست و استدلال‌های ما در صورت وجود، چه سوگیری یا پیش‌فرضی دارند.

نتیجه اینکه انواع، مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها یا ایده‌ها را در اختیار گویندگان قرار می‌دهد که به آنان کمک می‌کند تا استدلال‌هایی را بیابند و بسازند که برای یک موقعیت بلاغی معین مناسب است. به عبارت دیگر، انواع، استدلال‌های از پیش ساخته شده یا فرضیه‌های ذاتی نیستند و مواد استدلال را فراهم نمی‌کنند، بلکه تنها مجموعه‌ای از ساختارها را ارائه می‌دهند که

رابطه‌ها را مشخص می‌سازد. بنابراین انواع، روش‌هایی برای بررسی موضوع به منظور یافتن ابزاری برای توسعه آن موضوع به شمار می‌آیند.

با این توضیحات جامعیت تعریف برگزیده روشن شد. یکی دیگر از بحث‌های مهم درباره تعریف انواع، مانعیت آن است. یعنی ممکن است اشکال شود که تعریف نباید چنان فراخ باشد که غرض از تعریف را نقض کند؛ در حالی که تعریف برگزیده دچار چنین مشکلی است. پاسخ این است که اولاً این اشکال اگر وارد باشد شامل هر دو تعریف منطبق دانان نیز می‌شود. چرا که طبق تعریف اول هر قضیه کلی که قابلیت استنباط مقدمات استدلال خطابی را داشته باشد، داخل در تعریف است. این تعریف نیز دامنه‌ای بسیار وسیع و گسترده دارد. وضعیت تعریف دوم نیز از این حیث بسیار نامساعدتر است. چرا که هم شامل تعریف اول می‌شود و هم قضایایی را که به صورت مستقیم در استدلال خطابی به کار می‌روند دربرمی‌گیرد. بنابراین دایره شمول آن گسترده‌تر از تعریف اول است. ثانیاً اگر به هدف از جای‌گذاری و طرح مسئله انواع در خطابه دقت شود این مشکل برطرف خواهد شد. مشکلی که منطبق دانان با آن مواجه بودند این است که یک خطیب چگونه محتوا و مواد استدلال خطابی خویش را در هر زمینه‌ای گردآوری نماید؟ مسئله انواع راه‌کاری تسهیل‌کننده برای رفع این مشکل اساسی است. منطبق دانان به این فکر افتادند که قضایایی کلی را ارائه نمایند تا سخنران با توسل بدانها قضایایی جزئی را استنباط کرده و در خطابه به کار گیرند. بنابراین هر قضیه کلی که بتواند چنین هدفی را تأمین نماید داخل در تعریف خواهد بود. تعریف برگزیده نیز که به جای قضیه بر فرمول و روش تکیه دارد چنین است. از این رو هر روش و قاعده جدیدی که بتواند خطیب را در این کار یاری رساند مشمول تعریف خواهد بود. این قواعد شبیه قواعد اصول فقه است که برای استنباط احکام فقهی به کار می‌رود. چنانکه قواعد اصول فقه قابل‌گسترش است این فرمول‌ها و روش‌های اکتشافی نیز روز به روز می‌تواند توسعه یابد. چنانکه تعداد انواعی که ارسطو مطرح کرده بود بسیار محدود بود و پس از او تعدد و تکثر فراوانی یافت. آنچه در ادامه درباره چگونگی عملکرد انواع آمده است می‌تواند این نکته را روشن‌تر سازد.

۱۰. چگونگی عملکرد انواع در طراحی خطابه

برای روشن‌تر شدن تعریف انواع و تقسیم‌بندی آنها بهتر است با مثال‌هایی کارکرد انواع و چگونگی استفاده از آنها تبیین گردد. همچنین با توضیح چگونگی عملکرد آنها این زمینه فراهم می‌شود که برای انواع مختلفی از موقعیت‌های نوشتاری قابل استفاده باشند و خطیب بتواند از

یک موضوع خاص فراتر رفته و توسط او درونی شود. همچنین با این کار انعطاف‌پذیری انواع برای موقعیت‌های گوناگون به نمایش گذاشته می‌شود. چنانکه با درگیر کردن نویسنده در عملیات‌های مختلف مانند تجسم، طبقه‌بندی، تعریف، مرتب‌سازی مجدد، و تقسیم‌بندی که تحریک‌کننده بینش‌ها شناخته می‌شوند، بسیار مولد است.

به عنوان نمونه از جمله مفیدترین انواع برای خطیب‌ها یعنی تعریف، مقایسه، علیت و شهادت مثالی را ذکر می‌کنیم.

تعریف شامل ایجاد یک ایده و تبیین آن با شناسایی دقیق ماهیت آن است. در تعریف، همیشه این سوال پرسیده می‌شود: چیست؟

مقایسه، مربوط به کشف شباهت‌ها یا تفاوت‌ها بین دو یا چند چیز است. در مقایسه همیشه این سوال مطرح می‌شود که شبیه یا غیر شبیه است؟

علیت، به بررسی آثار پدیده‌ها جهت دست‌یابی به الگومندی خاص در یک موضوع می‌پردازد. در علیت همیشه به این سوال پاسخ داده می‌شود که چه چیزی باعث آن می‌شود یا شده است؟

شهادت، متکی به مراجعه به یک مرجع مانند نظر کارشناسی، آمار، قانون و ... است و همیشه به این سوال پاسخ می‌دهد که فلان مرجع یا سند درباره این موضوع چه می‌گوید؟

حال با این پرسش‌ها می‌توان، به سراغ هر موضوع مدنظر در خطابه رفته و امور مورد نیاز را برای استدلال‌های خطابی کشف کرد. به عنوان نمونه چند پرسش به عنوان روشی مؤثر برای ایجاد ایده در مورد یک موضوع خاص مطرح می‌شود. در این پرسش‌ها به جای نقطه چین هر موضوعی را می‌توان جایگزین کرد:

تعریف:

۱. فرهنگ لغت ... را چگونه تعریف می‌کند؟
۲. منظور من از ... چیست؟
۳. چه کلمات دیگری تقریباً به معنای ... هستند؟
۴. چه زمانی معنی ... اشتباه فهمیده می‌شود؟
۵. به نظر می‌رسد ... به کدام گروه از چیزها تعلق دارد؟
۶. ... با سایر چیزهای این گروه چه تفاوت‌هایی دارد؟

تحلیل ماهیت و طبقه‌بندی آموزه‌انواع در خطابه (احمد محمدی پیرو) ۱۳۳

۷. ... را به چه قسمت‌هایی می‌توان تقسیم کرد؟

۸. چند مثال عینی از ... چیست؟

مقایسه:

۱. چه تنش‌ها یا مخالفتی‌هایی درباره ... وجود دارد؟

۲. تناقضات بالقوه درباره ... چیست؟

۳. آیا تناقضات یا تضادهای حل‌ناشدنی درباره ... وجود دارد؟

۴. ... شبیه چیست؟ چگونه؟

۵. ... از چه چیزی برتر است؟ چگونه؟

۶. ... از چه چیزی پایین‌تر است؟ چگونه؟

علیت:

۱. علت ... چیست؟

۲. اثرات ... چیست؟

۳. هدف ... چیست؟

۴. چرا ... اتفاق می‌افتد؟

۵. پیامد و لازمه ... چیست؟

شهادت:

۱. مردم در مورد ... چه می‌گویند؟

۲. آیا آماری در مورد ... وجود دارد؟

۳. آیا جمله معروفی درباره ... هست؟

۴. آیا می‌توان ضرب‌المثل‌ها یا شعرهایی در مورد ... یافت؟

۵. آیا قوانینی در مورد ... وجود دارد؟

۶. آیا چیزی در مورد ... در کتاب‌ها یا مقالات نشریات یافت می‌شود؟

چنانکه ملاحظه می‌شود، با پاسخ به این پرسش‌ها درباره موضوعی خاص می‌توان به فهرستی از اطلاعات مفید درباره آن دست یافت و از آنها در مقدمات استدلال خطابی استفاده

نمود. هر یک از انواع دیگر مانند کائن و غیرکائن، متوقع و غیرمتوقع، و ... را می‌توان با تبدیل به پرسش‌های مشابه جهت دست‌یابی به مقدمات استدلال خطابی استعمال کرد.

۱۱. نتیجه‌گیری

با بررسی تعریف منطقی‌دانان به این نتیجه دست یافتیم که این تعریف‌ها در دو دسته جای می‌گیرند. در برخی از تعریف‌ها، انواع، قوانین یا قضایایی کلی هستند که می‌توان مقدمات استدلال خطابی را از آنها استنباط کرد. اما برخی دیگر از تعریف‌ها معنایی عام‌تر را برای آن ارائه کرده و انواع را قضایایی دانسته‌اند که هم خودشان می‌توانند مقدمه قیاس خطابی قرار گیرند و هم این قابلیت را دارند که از آنها مقدمات دیگری استنباط شوند. تعریف دسته اول، صرفاً انواع مشترک را شامل می‌شود. از این رو جامع افراد نیستند. تعریف‌های دسته دوم نیز جامع همه اصطلاحات مطرح شده در انواع یعنی محمودات، دلائل و علامات نیستند در حالی که تعریف انواع باید به گونه‌ای باشد که هم شامل همه این اصطلاحات بشود و هم انواع مشترک و خاص را دربرگیرد. از سوی دیگر، برای ارائه تعریف روشن‌تر باید به هدف از طبقه‌بندی انواع نیز دقت کرد. با لحاظ همه این موارد به این نتیجه دست می‌یابیم که انواع، امری از سنخ راه‌کارها، روش‌ها و فرمول‌های کلی هستند که سخن‌ور از آنها برای تولید استدلال در موضوعی معین استفاده می‌کند. به عبارت دیگر، انواع، مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها یا ایده‌ها را در اختیار گویندگان قرار می‌دهد که به آنان کمک می‌کند تا استدلال‌هایی را بیابند و بسازند که برای یک موقعیت بلاغی معین مناسب است.

کتاب‌نامه

ابن رشد، محمد بن احمد. بی‌تا. تلخیص الخطابة. تدوین توسط تحقیق عبدالرحمن بدوی. کویت - بیروت: وكالة المطبوعات - دار القلم. دستیابی در بی‌تا.

ابن سینا، حسین بن عبدالله. ۱۳۷۷ الف. «الخطابه». در الشفاء: المنطق، تدوین توسط مقدمه ابراهیم مدکور، تحقیق محمد سلیم سالم. قاهره: وزارة التربية و التعليم، افسس قم، بی‌تا. دستیابی در ۱۳۷۷ الف.

ابن سینا، حسین بن عبدالله. ۱۳۷۷ الف. «الخطابه». در الشفاء: المنطق، تدوین توسط مقدمه ابراهیم مدکور، تحقیق محمد سلیم سالم. قاهره: وزارة التربية و التعليم، افسس قم، بی‌تا. دستیابی در ۱۳۷۷ الف.

ابن منظور و محمد بن مکرم. "2000. لسان العرب". بیروت: دار صادر.

تحليل ماهيت و طبقه‌بندی آموزه‌ انواع در خطابه (احمد محمدی پيرو) ۱۳۵

ابوالبركات بغدادی، هبة الله بن علی. ۱۳۷۳. المعتمر فی الحكمة. تدوین توسط تصحیح فتحعلی اكبرى. اصفهان: دانشگاه اصفهان. دستیابی در ۱۳۷۳.

ارسطو. 1980. الخطابہ لأرسطو Edited by "ترجمه عبدالرحمن بدوی. عراق: دارالرشید. افلاطون. ۱۳۸۰. دوره کامل آثار افلاطون. تدوین توسط ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی. دستیابی در ۱۳۸۰.

شهابی، محمود. ۱۳۴۰. رهبر خرد. تهران: کتابخانه خیام. دستیابی در ۱۳۴۰. علامه حلی، حسن بن یوسف. ۱۳۸۱. الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید. تدوین توسط تصحیح و تعلیقه محسن بیدارفر. قم: بیدار. دستیابی در ۱۳۸۱.

فارابی، ابونصر محمد بن محمد. ۱۴۰۸-۱۴۱۰. المنطقیات للفارابی. تدوین توسط تحقیق و مقدمه محمدتقی دانش‌پژوه، زیر نظر سیدمحمود مرعشی. قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی. دستیابی در ۱۴۰۸-۱۴۱۰ق.

مظفر، محمدرضا. ۱۴۲۱. المنطق. تدوین توسط تعلیقه غلامرضا فیاضی، تحقیق رحمت‌الله رحمتی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. دستیابی در ۱۴۲۱ق.